

# خيالبافي پان توکیست‌ها - واقعیت تاریخی!

نوشته عبدالله مرادعلی بیگی

پتوانند از دل آن، تاریخ دلخواه خود را برایانند.  
مورخان به اتفاق، مبداء تاریخ توکان را سال ۵۴۵  
میلادی می‌دانند. در این زمان، قبیل گوناگونی که از  
تیره‌های مختلف بودند و خود را ترک می‌خوانند،  
هنوز در دامنه‌های جنوبی کوه‌های آلتای (Altai) سر  
می‌برند و میان سرزمین توکان با ایران در آن عصر،  
سرزمین هیتال (= سرزمین کاشغیر کوتونی) قرار داشت،  
که از سیر دریان شرق ختن امتداد می‌یافتد. هیتالیان  
(= هیاطله = افتالیت‌ها) از اقوام سکایی و آریایی توکان  
بودند. پاره‌ای از محققان، سکاییان را با تورانیان یکی  
می‌دانند و سرزمین آنان را «ایران سیروونی» (= ایران  
خارجی) می‌خوانند.

حدود یک دهه پس از ظهرور توکان در تاریخ،  
خسرو اول، اشوری‌وان (= اشوری‌وان) با کمک آنان  
دولت هیتال را از میان برداشت، که در نتیجه آن توکان  
بخشی از سرزمین آریایی نشین هیتال را نصیب بردن  
و با ایران همسایه شدند. از آن زمان تا پایان کار دولت  
ساسایان، پیکارهایی میان توکان با ایران رخ داد، ولی  
همواره قدرت دولت ساسایی دستیابی توکان به  
خوارزم، سغد و فرغانه بود. توکان در ادامه هجوم به  
سوی سرزمین‌های غربی ترازگاهی خسود، از  
سرزمین‌های شمالی دریاچه خوارزم و دریای  
مازندران گذشتند و تا حوالی دریای سیاه پیش تاختند.  
همزمان با سقوط دولت ساسایان، قدرت توکان نیز به  
اضمحلال گرایید.

سالها پس از آنکه خراسان بدست اعراب مسلمان  
افتاد، نخستین گروههای بزرگ توک که بیشتر در  
جنگها به اسارت مسلمین درآمده بودند، در شهرهای  
خوارزم و فرارود ظاهر شدند. باید توجه داشت که  
همی این گروههای توک خوانده می‌شدند، توک‌زاد  
نیوند، بلکه بیشتر آنان از اقوام توک مانند متوجه  
تروکمانان) و یا توکی زبان (نظیر قرقیزها و کازاگها).  
قراق‌ها (بودند که در مجاورت توکان (توک‌زاد) در  
آن سوی سیر دریا می‌زیستند.

اعراب بطور کلی همه اقوام صحرائگردی را که  
از آن سوی سیر دریا می‌آمدند، توک می‌خوانند. بیشتر  
اسیران توک (= توک‌زاد)، توک مانند و توکی زبان) با  
قبول اسلام در خدمت امرای محلی و یا در دستگاهی  
اولین سلسه‌های ایرانی پس از اسلام خراسان، بویژه  
در دربار سامانیان، تربیت ایرانی یافتدند و به شوکت و

ترک‌زاد جلوه دادن اقوام باستانی، با این هدف انجام  
می‌گیرد که بتواند با جعل حضور تاریخی برای مردم  
توک‌زاد در سرزمین‌های قلمروی آن اقوام روایی  
کاذبه موجودیت ملت واحد توک، از دریای سیاه تا  
سواحل اقیانوس آرام را برپایه‌ای بظاهر قابل توجیه  
تاریخی تحقق بخشد.

اما اصولاً این روایی پان توکیستی، یعنی تجسم  
همی توکی زبانان عالم و یا حتی در مقیاس بسیار  
کوچکتر، تمام توک‌زادان یک محدوده‌ی جغرافیایی  
فراملی در یک ملت واحد بر هیچ منطقه علمی در  
تاریخ و جامعه‌شناسی استوار نیست. حتی بینظر  
می‌رسد که پرداختن به این امر کاملاً ذهنی و غیرقابل  
دسترس، بسیار وهم امیزتر از تجسم مثلاً ملت واحد  
آریایی توک و یا تجربه‌ی کاملاً شکست خورده‌ی عرب  
زبانان در یک ملت واحد باشد. البته دلایل کافی وجود

چاپ چند مطلب در شماره‌های اخیر ماهنامه  
«گزارش» نشان داد حرکت خزندۀ جریان پان توکیسم  
خیلی جدی تر از آن است که بعضی‌ها می‌پندارند. از  
خلال آن مطالب حتی این نکته بوضوح قابل درک بود  
که جریان مزبور، به تلاش در سرزمین‌هایی که سابقاً  
جزو جغرافیایی سیاسی یا فرهنگی ایران بوده‌اند و  
اکنون نیستند، قانع نیست و فعالیت در محدوده  
سیاسی کثیر مارا هم در دستور کار خود دارد  
مطالعه آن مطالب مرا واداشت تاریخچه فشرده‌ای  
از سوابق مسجل و غیرقابل انکار مربوط به محدوده  
جغرافیائی و فرهنگی ایران از دیرباز تاکنون، و نیز  
حقایقی را درباره خوارزم و فرارود ارائه دهم که در  
زیر آمده است و امیدوارم برای تنظیم ذهنیت‌های  
معشوش افراد ناآگاه مفید واقع شود:

دریاره‌ی سرزمین و تبار ساکنان خوارزم و فرارود  
(= ورارود = ماوراء النهر) پان توکیست‌ها داعیه‌های  
کذبی دارند که بکلی بسیاره و بینان و برخلاف  
واقعیت‌های تاریخی است. البته طرح دعاوی ناروا  
دریاره‌ی تاریخ، تبار اقوام و سرزمین باستانی آنان، در  
چهارچوب نظرکرات پان توکیستی امری عادی شمرده  
می‌شود و تنها محدود به تاریخ و تبار ساکنان باستانی  
خاستگاه اقوام آریایی در خوارزم و فرارود نمی‌شود.  
چنانکه تاریخ‌نگاران پان توکیست در نوشته‌های خود  
برخلاف همه یافته‌های علمی و رأی و نظر رسمی  
علمای تاریخ و توکاد که بر آریایی توک و ایرانی تبار  
بردن دومنان‌های کهن تورانی (= سکایی) و سرمتی و  
اقوام باستانی میانی، هیتی، اورارتویی، کاسی، گوتی  
و... تأکید دارند، نه تها تبار ایرانی این اقوام را منکر  
می‌شوند و حتی مادها و در نتیجه فرزندان بلافضل آن  
قوم، یعنی کرده‌ها را نیز غیرایرانی می‌شمارند، بلکه  
اساساً با تحریف و جعل واقعیت‌های تاریخی و بدون  
ارائه هیچ سندی، اقوام یاد شده و بسیاری دیگر از  
اقوام ایرانی و غیرایرانی عصر باستان را توک‌زاد  
می‌خوانند.

جعل تاریخ و در کنار آن سب ملتهای غیر توک  
چونان دو اصل اساسی تفکیک‌ناپذیر نظام فکری پان  
توکیسم، سرتاسر کذب‌نامه‌های مورخان پان  
توکیست را ایاشته است. کوشش پان توکیست‌ها برای  
اعلامی



## آغاز همسایگی با ایرانیان

تاریخ واقعی توکان، از آغاز تا پایان، با فراز و  
فرودهایی که طی قرون داشته‌اند بسیار روشن است.  
اهمی هم دریاره‌ی جغرافیای تاریخی کشورش توک  
ترک و علت‌های توکی زبان شدن گروههایی از مردمان  
در اینجا و آنجا، وجود ندارد. ولی تاریخ‌نگاران پان  
توکیست می‌کوشند که با شاخ و برگ‌های داستانی،  
هرچه بیشتر تاریخ توکان را در هاله‌های وهم‌انگیز  
اساطیری فرو برند و آن را در پیچایچه دهلیز  
ناشناخته‌های دوران باستان پکرداشند تا بلکه بهتر

منزلتی رسیدند.

از میانهای سده‌ی چهارم هجری خورشیدی (= دوره‌ی پایانی نیمه‌ی دوم سده‌ی دهم میلادی)، در نتیجه‌ی بعضی رخدادهای تاریخی، سلسه‌های ایرانی ترک نژاد یا ترک مانند، بتدريج در سرتاسر ایران تأسیس شدند که بنیانگذاران آنها همان اسیران جنگی آزاد شده و اسیران تربیت یافته‌ی دربارهای ایرانی خراسان بودند. استعمار حکومت این سلسه‌ها برای سده‌های متعدد ترک نژاد در مناطق مختلف آن، سبب ترک مانند و ترک نژاد در بخش وسیعی از رواج زبانهای شبه ترکی و ترکی در بخش وسیعی از ایران شد. چنانکه امروز اکثریت از ساکنان خوارزم و فرارود و نیز مردمان ایرانی تبار بسیار در پهنه‌های دیگری از ایران زمین، در آذربایجان و اران، به یکی از زبانهای شبه ترکی، مانند فرقیزی، ازبکی، ترکمنی و آذری سخن می‌گویند. اما غالب این مردمان را به سبب آنکه زبانشان شبه ترکی و یا حتی اگر ترکی است، ترک نژاد نمی‌توان خوانند، همانگونه که سلاطین سلسه‌های ایرانی ترک نژاد و ترک مانند نظری غزنویان و سلجوقیان و یا گورکانیان هند و برخی از امپراتوران عثمانی را که به فارسی سخن می‌گفتند و حتی بعضی اشعار ناب فارسی می‌سروند و بیشترین سهم را در گسترش زبان فارسی نسبت به سلسه‌های ایرانی غیرترک داشتند و نیز خیل عظیم شعرای ترک نژاد فارسی گوی دربار آنان را نمی‌توانیم آرایی نژاد بخوانیم.

### وابطه‌ی زبان با نژاد

غالباً نیز چنان نیست که متكلمان به یک زبان دارای ریشه‌ی مشترک نژادی باشند. یک زبان ممکن است توسط عوامل پشتیبانی کننده‌ی مختلفی چون قدرت نظامی و سلطه‌ی دراز مدت سیاسی و یا نفوذ گسترده‌ی فرهنگی در قلمروی خارج از سرزمین نژاد نیز رواج بسیار چنانکه هر یک از زبان‌های انگلیسی، اسپانیولی، پرتغالی و فرانسوی بواسطه‌ی بهره‌مندی از پشتیبانی قدرتهای استعماری اروپا، یا از میدان پدرکردن زبانهای بومی، ملی و یا نژادی در بسیاری

مشروعیت خود را تنها در قالب آن بیابد. این عنصر پایدار «فرهنگ ملی» است. اساساً هم در بستر فرهنگ ملی است که دیگر عناصر تشکیل دهنده‌ی هویت ملی، مانند زبان، نژاد، دین، مشترکات تاریخی، اقتصاد، هنر و ... به درستی تعریف پذیر می‌شوند. فرهنگ ملی بستر مناسب تجلی تمام ارزشها و مجموع آفرینش‌های مانندگار دین و دانش نسل‌های بهم پیوسته‌ی نژاد انسانی مردمانی است که سرنوشت مشترک تاریخی، آسان را طی هزاره‌ها در بستر سرمیان معین فراهم آورده است. پس فرهنگ ملی، علاوه بر آنکه عنصر ثابت و همیشه غالب هویت ملی است که شناسایی کامل ملت تنها بواسطه‌ی آن ممکن می‌گردد، بلکه بطور مشخص نیز، فرهنگ ملی در کنار موجودیت انسانی (= بستر حیاتی = مردم) و نیاخاک باستانی (= بستر سرمیانی = وطن)، یکی از سه عاملی است که تکوین و تشکیل ملت بسته به آن است. نیاخاک، آنچه به واقع به یک ملت موجودیت می‌بخشد، زبان و نژاد مشترک و امثال آن نیست. ملت از مجموع موجودیت انسانی و نیاخاک باستانی و فرهنگ ملی حیات می‌باشد و ادامه‌ی حیات ملی آن نیز به همانگی مذاوم میان این سه عامل بستگی نام و تمام دارد.

با شناخت علمی و تاریخی حیات ملی ملت ایران، آسان است تا دانسته شود که ساکنان دیروز و امروز خوارزم و فرارود و اصولاً همه‌ی اقوام با هر زبان و نژاد انسانی که در «قلمروی فرهنگ ایرانی»، بر پستر نیاخاک باستانی خود بود و باش دارند و باسته به حیات ملی کدام ملت سرافراز تاریخند.

با این همه، اما بمناسبت نخواهد بود که در پاسخ به خیال‌دازی‌های پان ترکیستی درباره‌ی سرمیان خوارزم و فرارود و تبار ساکنان باستانی آن، در اینجا اشاره‌ای هر چند گذرا به واقعیت‌های آشکاری که از زبان کهن ترین استاد تاریخ بیان می‌شود، داشته باشیم.

### خاستگاه اقوام آریایی

صرف نظر از محدود پژوهندگانی که در ادواری خاص، بنابر تمنیات سیاسی و یا تمایلات نژادگرایانه‌ی رایج در اروپا و بطور کلی غرب،

از مناطق افريقا، آسیا و قریب‌اکل قاره‌ی آمریکا (شمالی و جنوبی)، امروزه تهازيان غالب و مورد تکلم اکثريت نام نژادهای غیر اروپايی در مناطق پادشاه است، بلکه بصورت زبانهای رسمي و ملی مردمان آن سرزمین‌ها در آمده است. زبان فارسی نیز، چون حامل ارزش‌های انسانی یک فرهنگ بسیار نیز و ملی است، طی سده‌های بسیار، زبان علم و ادب و زبان هم‌دلی اقوام و نژادهای گوناگونی در پهنه‌ی وسیعی از چین تا بالکان بود و در هند و آسیا کوچک‌راوح گستردگی داشت.

به هر رو، گسترش زبان و زایش نژاد همیشه همانگی با هم عمل نمی‌کند و معمولاً اجغفاریای گسترش آنها قلمروی یکسانی ندارند. بنابراین مشترکات زبانی و نژادی، هیچ یک، نه به تهایی و نه در کنار هم، عمل وجودی حیات ملی یک ملت نمی‌توانند باشند، بلکه این دو در کنار عناصر دیگری از جمله دین مشترک و مانند آن، تنها عناصر سازنده‌ی هویت ملی (= ملتی) هستند. واضح است که زبان اگر در پهنه‌ی فراگیر ملی مطرح و مورد تکلم باشد، زبان اکثریت و عصری از عناصر ملت (= هویت ملی) است. ولی اگر چنانچه زبان تنها در عرصه‌های محدود قومی و منطقه‌ای، زبان گروهی هر چند بزرگ از مردم یک جامعه‌ی ملی باشد، فقط عنصری از هویت محلی خواهد بود. همین حکم درباره‌ی نژاد و سایر عناصر تشکیل دهنده‌ی هویت نیز صادق است.

باید توجه داشت که مشترکات زبانی، دینی، نژادی و غیر آن به سبب متغیر بودن نیاز ملی در ادوار مختلف حیات ملت، همیشه به یکسان به کار شناسایی ملت نمی‌آیند، بلکه گاه یک عنصر هویتی، مثلاً دین در میان دیگر عناصر آن، در رابطه با نیاز ملی در یک زمان معینی از تاریخ، بر جستگی پشتیبانی کننده‌ی مختلفی چون غالب شناخته می‌شود. بنابراین شناخت ما از ملت، تنها به کمک این عناصر به دلیل نایابی در بود آنها برابر تغییر نیاز ملی در طول حیات ملت، همیشه شناختی انتزاعی و بربده از حیات ملی آن ملت خواهد بود. از این رو در کار شناسایی ملت به عنصر پایداری از هویت ملی نیاز است که نیاز ملی در طول حیات ملت نیز در چهارچوب ثابت آن قابل طرح باشد و حقیقت این توجه به درستی ترکیب کردن توافق کردن



خاستگاهی اقوام آریایی را به مرکز اروپا و با به شمال آن کشانیده‌اند، اکثریت قریب به اتفاق محققان صاحب نظر در تاریخ، نژاد، دین، زبان و ... اقوام آریایی، قاطع‌انه اراضی جلگه‌ای میان رودهای سیردریا و آسودریا و مسیر شعبات آنها تا پیرامون دریاچه خوارزم را نخستین سرزمین اقوام آریایی دانسته‌اند.

در این باره می‌توان برای نمونه از رأی و نظر دانشمندان بنام چون، آلتھایم (Altheim)، لومل (Lommel)، ماکس مولر (M. Mueller) (در آلمانی، آرسورکریستین سن (A. Schaeeder) Christensen) دانمارکی، نیبرگ (Nuberg) سوئندی، میلز (Mills) انگلیسی، زوبن ویل (Jubainville) فرانسوی و بسیاری دیگر که تنها آوردن نام معتبرترین آنان خود فرمی بس طولانی خواهد شد، یاد کرد که همگی سرزمین‌های یاد شده را خاستگاه و نخستین منزلگاه‌های اقوام آریایی اعلام کرده‌اند.

یافته‌های باستان‌شناسان روس (از دوران سلطه‌ی تزاران تا عصر حاکمیت بلشویکان) از کاوشهای باستان‌شناسی در مناطق باستانی خوارزم و فرارود (پارت = مواراء النهر) و دشت خوارزان (= سرزمین پارت) باستانی در شرق دریای مازندران) نیز تماماً دلالت بر حضور اقوام آریایی از باستانی ترین زمان در این سرزمین‌ها دارد. براساس چنین یافته‌های متعدد و غیرقابل انکار از دوران باستان و ادوار پس از آن بوده است که محققان روس عصر سلطه‌ی کمونیستی با وجود محدودیت‌های بسیاری که دریان واقعیت‌های خارج از چهار چوب نفکوات جزئی حاکمیت حزبی داشتند، ناچار شدند ضمن تأیید این حضور باستانی، استمرار پیوندهای فرهنگی، دینی و تاریخی اقوام این سرزمین‌ها را با جامعه‌ی بزرگ اقوام ایرانی به‌نوعی در تمام ادوار تاریخ نیز مورد تأکید قرار دهند.

اما معتبرترین اسنادی که به روشنترین صورت، محیط جغرافیائی خاستگاهی اقوام آریایی و نیز موضع نخستین منزلگاه‌های آنان را ترسیم می‌کند، نوشته‌های کهن دینی خود آنان است.

ریگ ودا (Rigveda) = (یکی از چند کتاب ودا) کتاب مقدس هندوان و اوستا کتاب دینی زرده‌شیان هر دو از باستانی ترین آثار مکتوب اقوام آریایی هستند. از نوشته‌های این هر دو کتاب دینی، بویژه از اوستا این معنی به روشنی خود را می‌نمایاند که خاستگاه نخستین خانمانهای آریایی در پهنه‌ی خوارزم، سغد، بلخ، هرات، مرو، و ... میان بلندی‌های پامیر و سواحل شرقی دریای مازندران (دریای کاسپین) گشته بوده است. از همین جایگاه بود که اقوام آریایی در دوران بسیار بعید، مهاجرت بزرگ خود را که در چند نوبت و مرحله به مرحله انجام پذیرفت، آغاز کردند. چنان‌که هر بار دومنانی از ایشان

## خاستگاهی اقوام آریایی در اوستا

در این میان، سخن اوستا درباره خاستگاهی اقوام آریایی، نام و موضع جغرافیایی آن بسیار روشن از اشارات غیرصریح و دایی است. خاستگاه اقوام آریایی در اوستا «آریاویچ» (= آریینه ویجه) خوانده شده است که به معنی سرزمین آریایی است. آریاویچ را ب دلیل آن که نخستین سرزمین آریایی و اولین زادگاه این اقوام بود باید نیاچاک مشترک همه آریایی نژادان دانست.

از توصیفات روشی که در بخش‌های مختلف اوستا، بویژه در کهن‌ترین روایات دینی- تاریخی آن از محیط جغرافیایی آریاویچ شده است، براحتی می‌توان بر نقشه‌ی جغرافیایی، محل و موضع آن را پیرامون دریاچه خوارزم شناسایی کرد.

در وندیداد، فرگردیکم، نام شانزده سرزمین آریایی آمده است. بدین ترتیب: آریینه ویجه (= خوارزم)، سوغده (= سغد)، مورو (= مرو)، باخدلی (= بلخ)، نیسايه (= نسا)، هرایمه (= هرات)، وایکرته (= کابل)، اورو (= ولايت امروز غزنی)، وهرگان (= گرگان) باستانی در شرق دریای مازندران) ههوانی (= رخچ= ولايت امروز قندهار) و بطورکلی تمامی سرزمین‌های حوزه‌ی رود هسلمند (= هسلمند). این سرزمین‌ها، نخستین منزلگاه‌های اقوام آریایی هستند. آریاویچ به عنوان خاستگاهی این اقوام در رأس این منزلگاه‌ها قرار دارد. ترتیب نام این سرزمین‌ها در وندیداد با توجه به گسترش محیط جغرافیایی آنها در پهنه‌ی ایران شرقی، که یکی پس از دیگری از شمال به جنوب دنبالی طبیعی سرزمین خوارزم می‌باشد، علاوه بر آنکه موضع جغرافیایی آریاویچ را بر سرزمین خوارزم قابل انطباق نتواند بود. البته هر چه زمان سرایش قطعات این سرودها به دوران مقدمتی تعلق می‌گیرند به همان اندازه نیز نمادهای جغرافیایی نعمه‌ها به محیط پیرامون سرچشمها و سرشاخه‌های رود سند قابل انتظار توانند بود. اینها به دوران مقدمتی تعلق می‌گیرند به همان اندازه نیز نمادهای جغرافیایی نعمه‌ها به محیط آمودریا نزدیکتر می‌شوند. علاوه بر آن، در بخشی از فضای داستانی- اساطیری نخستین سرودهای دایی، می‌توان محیط جغرافیایی خوارزم و فرارود را به عنوان میدان حمامی ترین نبردهای پهلوانی قهرمانان مشترک هند و ایرانی شناسایی کرد. همانگونه که این نخستین سرزمین و رجاوند آریایی، در اصلی‌ترین و آرمانی‌ترین حمامهای ملی تاریخ داستانی ایران نیز که اساس آنها هم بر روایات دینی و ملی آریایی ماقبل زرده‌شی استوار است، جایگاهی بسیار بلند دارد و میدان اصلی رزم و نام‌اوری پهلوانان پیکار جوی ایرانی است.

شک نیست که دومنانهای آریایی هند، پس از ترک نخستین سرزمین نیاکانی در خوارزم، در قسمتی از سیر طولانی مهاجرت خود به سوی جنوب و دره رود سند، که بتدربیع و مسیل به سرزل انجام می‌شد، زمانی دراز همچنان در کنار آن دسته از دومنانهای آریایی (= ایرانی) که ایران شرقی تا حوزه رود هیرمند را منزلگاه‌های خود ساخته بودند، طی طریق من کردند. بنابراین می‌توان گفت که دومنانهای هندی در نخستین مرحله مهاجرت از خوارزم، پیش از آنکه متوجه سرزمین هند شوند، تا قرنه در منزلگاه‌های آریایی مشرق ایران با دومنانهای ایرانی در پکجا بود و باش داشتند. حتی دور نیست اگر گفته شود که دومنانهای آریایی هند در آغاز پیکره‌ی شرقی تر دومنانهای ایرانی را در مشرق ایران زمین تشکیل می‌دادند. اما این همچنانی سرانجام پس از

به سبی چند که اینه شدن مردمان و دگرگشتن روابط میانشان از جمله آن بود، به جستجوی خانمانی تازه، رو به جانبی نهاد و سرزین را بوم و وطن خود ساخت. در این میان دومنانهایی به سوی غرب رفتند و در پهنه‌ی اروپا مسکن گزیدند و دومنانهایی به سمت جنوب سرازیر شدند، از سند گذشتند و در هند نشستند. اما دومنانهایی نیز دل از نخستین نیاچاک باستانی تکنندند، بلکه بتدربیع رو به جنوب و غرب خاستگاهی خود، در گستره‌ای که بعد بنامشان «ایران زمین» خوانده شد گسترش پافتند: از سیردریا تا حاشیه‌ی جنوب خلیج فارس و از سند تا فرات.

این یقین درباره دومنانهای هند و ایرانی اقوام آریایی حاصل است که آنان تا پیش از جدایی از هم طی قرون متعددی در مناطقی از شمال شرق و مشرق ایران در کنار هم می‌زیستند.

در قطعاتی از سرودهای دایی که قبل از ورود اقوام آریایی هند به شبه قاره سروده شده و فضای زمانی چندین قرنی دوران مهاجرت از نعمه‌های آن بخوبی پیدا است، نمادهایی وجود دارند که شاخه‌های جغرافیایی هستند. این شاخه‌ها به خوبی بر پستی و بلندی‌های شمال و شمال غرب و مغرب سرچشمه‌ها و سرشاخه‌های رود سند قابل انتظار توانند بود. البته هر چه زمان سرایش قطعات این سرودها به دوران مقدمتی تعلق می‌گیرند به همان اندازه نیز نمادهای جغرافیایی نعمه‌ها به محیط پیرامون سرچشمه‌ها و سریعه‌ها بسیار سیردریا و آمودریا نزدیکتر می‌شوند. علاوه بر آن، در بخشی از فضای داستانی- اساطیری نخستین سرودهای دایی، می‌توان محیط جغرافیایی خوارزم و فرارود را به عنوان میدان حمامی ترین نبردهای پهلوانی قهرمانان مشترک هند و ایرانی شناسایی کرد. همانگونه که این نخستین سرزمین و رجاوند آریایی، در اصلی‌ترین و آرمانی‌ترین حمامهای ملی تاریخ داستانی ایران نیز که اساس آنها هم بر روایات دینی و ملی آریایی ماقبل زرده‌شی استوار است، جایگاهی بسیار بلند دارد و میدان اصلی رزم و نام‌اوری پهلوانان پیکار جوی ایرانی است.

در پاره‌ای از قطعات متأخرتر سرودهای دایی دوران مهاجرت، که صورت تاریخی‌تری دارند، اقوام آریایی هند پس از ترک نخستین سرزمین نیاکانی که دشت‌هایی در دامنه‌های آنسوی کوه‌ها (در سمت شمال) یاد شده‌اند، در حالی که پیوسته با جنگجویان سرزمین‌های پیش رو در نبرد هستند، از گذرگاه‌های کوه‌های سرزمینی به سوی دره رود سند و می‌سپارند. امروز در این که گذرگاه خیربر، یکی از اصلی‌ترین معابر در کاسپین) گشته بوده است. از همین جایگاه بود که اقوام آریایی در دوران بسیار بعید، مهاجرت بزرگ خود را که در چند نوبت و مرحله به مرحله انجام پذیرفت، آغاز کردند. چنان‌که هر بار دومنانی از ایشان

متزلگاه‌های آنان می‌شود، به هیچ تغییری، همانگونه که از قبل بر اساس مجموع واقعیت‌های تاریخی و روایات دینی و باورهای اساطیری، در منظمه‌های کهن‌ترین باستانی آریایی پیش از زردشت وجود داشته‌دیواره در پشت‌ها آمده است. به علاوه دین زردشت هنوز در عصر تدوین پشت‌های اولیه، با وجود گذشت زمانی طولانی از دوره‌ی زردشت، همچنان در همان محیط جغرافیایی اولیه‌ی ظهور و گسترش خود، در ایران شرقی، در پنهانی که خوارزم تا سیستان، میان صحرای مرکزی ایران و رود سند گسترده است، باقی مانده بود.

بر این اساس و بر پایه‌ی شواهد متعدد دیگر، فضای زمانی روایات در پشت‌ها به ادوار بسیار کهن‌تری از عصر گاثاها تعلق می‌گیرد و تابه باستانی ترین دوران زیست مشترک اقوام آریایی در نخستین سرزمین نیاکانی یعنی زادگاهی آنان باز می‌گردد. بنابراین آنچه که پشت‌ها از محیط جغرافیایی خاستگاه و نخستین متزلگاه‌های اقوام آریایی ترسیم می‌کند به بقین باید به عنوان کهن‌ترین سند تاریخ درباره تبار ساکنان باستانی خوارزم و فرارود تلقی شود.

در بندهای ۱۳ و ۱۴ مهریشت که خود در میان پشت‌های اولیه از قدیمی‌ترین پشت‌هاست، از محیط جغرافیایی آریاییج (= خوارزم) و سرزمین‌های پیرامون آن که نخستین متزلگاه‌های آریایی هستند، تصویری این چنین روشن ترسیم گردیده است.

«[اوست] ایختین ایزد میتوی که پیش از [سربرآوردن] خورشید جاودانه تیزاسب بر فراز کوههای برآید؛ نخستین کسی که بازیورهای زرین آراسته از فراز کوه، [ازبای] هر آنچه در این روزیم گردیده است. [اوست] ایختین ایزد میتوی که پیش از [سربرآوردن] خورشید جاودانه تیزاسب بر فراز کوههای برآید؛ نخستین کسی که بازیورهای زرین آراسته از فراز کوه، [ازبای] هر آنچه در این روزیم گردیده است. آنچه که در راهی ایزد آنچه باشندگر، آریایی ایزد آنچه باشندگر، آنچه که شهرباران دلیر از زم آوران [سیار] بسیج کنند. آنچه که کوههای بلند و چراگاه‌های بسیار برای ستوران هست. آنچه که در راهی ایزد آنچه باشندگر، آریایی ایزد آنچه باشندگر، آنچه که روح بارهای مشترک دینی اقوام آریایی در باستانی ترین زمان آن می‌باشد. حتی گروهی از صاحب نظران بر این باورند که برخی مواد مطالب این روایات، از جمله آنچه در رابطه و مربوط به محیط جغرافیایی خاستگاهی اقوام آریایی و نخستین

شده‌گان او سخن می‌گفتند (یعنی زبان مشرق ایران نوشته، // کیانیان - من ۵ //).

با توجه بر اتفاق رای محققان که محل تنظیم سردهای اولیه‌ی و دانی را خارج از هند، در محیط جغرافیایی نخستین متزلگاه‌های آریایی مشرق ایران می‌شمارند، شک نیست که زبان این سرده نیز باید یکی از لهجه‌های ایران شرقی باشد. بر این اساس است که زبان شناسان وحدت ریشه‌ای پیشتری، جدای از مانندگاه‌های الفاظ و مفاهیم، میان زبان سردهای و دانی و زبانی که گاثاها با آن سروده شده است قایلند.

اوستانشان، گذشته از زبان گاثاها، زبان هات‌های هفتگانه (= هیپنگ هائینی = Haptang = هات‌های ۳۵ تا ۲۱ بینا) و پشت‌های اولیه (= شامل پشت‌های بلند) راکه به ترتیب بعد از گاثاها، قدیمی‌ترین بخش اوسنا هستند و در فاصله زمانی زیادی پس از زردشت تدوین شده‌اند نیز مربوط به ایران شرقی می‌دانند. باید توجه داشت که در فاصله زمانی سروده شدن گاثاها و تنظیم و تدوین پشت‌ها، بواسطه متحول شدن زبانهای ایرانی شرقی، زبان پشت‌ها نسبت به زبان گاثایی برای پذیرش و بیان مفاهیم گسترده‌تر دینی، ظرفیت پیشتری از خود نشان داده است.

به عقیده محققان گذشته از زبان، محیط جغرافیایی روایات نیز در پشت‌ها بمانند گاثاها، سرزمین‌های ایران شرقی است. همانگونه که کریستین سن می‌نویسد: «[این] محیط جغرافیایی علاوه بر حوزه‌ی شط هلمند (= هیرمند) یعنی زرگنگ (سیستان) عبارت بوده است از نواحی آریامرو، سفید، خوارزم و بطور خلاصه تمام ایران شرقی» // کیانیان - من ۶ //.

پشت‌ها اگرچه در دوران پس از زردشت تنظیم شده‌اند ولی چون محصول عصر پذیرش دوباره خدا ایان کهن آریایی طرد شده از سوی زردشت توسط دودمانهای ایسراوی است، روایات آن نیز منعکس‌کننده روح بارهای مشترک دینی اقوام آریایی در باستانی ترین زمان آن می‌باشد. حتی گروهی از صاحب نظران بر این باورند که برخی مواد مطالب این روایات، از جمله آنچه در رابطه و مربوط به محیط جغرافیایی خاستگاهی اقوام آریایی و نخستین

زمانی طولانی بر اثر بعضی پیشامدهای تاریخی، بروزه با تحول بنادری که با ظهور زردشت در باور دینی دو دمانهای آریایی ایران شرقی رخ نمود و سبب طرد خدایان کهن آریایی از سوی پخشی از آنان شد، به پیشامدهای بسیار مانند آریایی خود را در مشرق ایران ترک کردند و در ده‌مین مرحله مهاجرت خود، به سرزمین‌های آنسوی رود سند رفتند. به بقین ظهور زردشت، اقوام آریایی را در مناطق اولیه گسترش آئین مزدایی، از خوارزم تا سیستان، به دو گروهی بزرگ دودمانی، هند و ایرانی، نخست در دو سوی مرز باورهای دینی و سپس مرزهای جغرافیایی تقسیم کرد. آنان که خانمان آریایی خود را پاس داشتند و به ترک آن راضی نشدند ایرانی، آنان که ترک خانمانهای کهن شدند و از آب سند گذشتند، هندی (= سندی) خوانده شدند.

وجود تعداد بیشمار واژگان و مفاهیم مشترک در زبان سردهای و دانی و گاثایی، در واقع حاصل چنین عصری از دوران زیست مشترک دو دودمان هند و ایرانی در پنهانی نخستین متزلگاه‌های آریایی ایران شرقی، از خوارزم تا سیستان است. زیرا وجود بکچین ساقه‌ای از ارتباط نزدیک و مستمر و تداوم آن برای زمانی طولانی و نیاز دو دودمان به درک مفاهیم زبان یکدیگر، یکی از دلایل اصلی بکارگیری این تعداد وسیع از الفاظ و مفاهیم مشترک، میان دو زبان آریایی فوق بود. اگر چه طبیعی است که با ظهور زردشت و گسترش دین مزدیستا، کیفیت معانی تعداد زیادی از الفاظ مشترک، بروزه آنچه که واژه‌ها مربوط به نگرش هر یک از دو دودمان به جهان هست و منزل و یا خفت خدایان باستانی آریایی (= خدایان آئین دیوستا) می‌شد، دگرگونی‌های عمیق پذیرفته باشد. محققان تأکیدارند که قدمت کهن‌ترین بخش اوستا، یعنی گاثاها که به تحقیق سروده شخص زردشت است، بمانند سردهای اولیه‌ی و دانی به زمانی باز می‌گردد که دودمانهای هند و ایرانی هنوز در شمال شرق و مشرق ایران به‌اهمیت زیستند. مضافاً برای اینکه محققان، زبانی راکه گاثاها با آن سروده شده‌است، یکی از زبانهای ایران شرقی می‌دانند. آرتوکریستین سن من نویسد: «زردشت گاثاها به لهجه‌یی که دعوت

